

باباشمل

بابا شمل نامہ ایست متعلیٰ منتسب بہ حزب اتحادیہ و جمہوریت

۵ شنبہ ۲۴ شهریور ماہ ۱۳۲۲

(تک شماره سه ریال)

سال اول - شماره بیست و سوم



(در جلسه ۱۷ شهریور، کرسی خانه ایران قانونی تصویب کرد که بموجب آن گرانفروشان را شلاق خواهند زد ولی محتکرین بزرگ و سرمایه داران مشمول این قانون نیستند.)

باباشمل - بزنی جانمی! تو که زورت بخسر نمیرسد پالانش را بزنی!

ن نیز توری
دا کنون باید
وجود سوا بق
فر او ان در
راسی لکنتی
بر نمیدارند
ثل گربه باز
یا یند
کارش با این
به سر کار ثابت
اری نیست و
ونیز باباشمل
براز پای کمی
ندارد حاضر -
ر نثار سر و
اصل شود که
ست و نخواهد
شما باباشمل

سه
بیل کلاههای
نگار ننگ و
کفشهای چند
در باشگاه
مان از طریق
ین برای دیدن
نزل خودشان
تجاعیون

اول نان
فر دست
ید و حساب

باباشمل
شهر میشود
رضا گنجی
د جنب کوچه
۵۴-۸
بود. اداره در
ت وارده آزاد
س و آگهیها با

ریال
»

گرنای جنگ

خوب شدش داش علی که جنیدی
خوب نازرز جو نمی مگه ییدی!
اعلون جنگ که دادی خوب کردی
توی آسین او نا چوب کردی
گرز بابا همیشه پشتت باد

ریش و پشم همه تو مشتت باد
ما چو چوب دوسر طلا بودیم
مفتکسی مونده تو بلا بودیم
جون بابا دیگه ترس از هیچ
رکوراس باش و کم بکن پیچ پیچ!

مهندس الشعرا

وقت که قافیه تنگ میشود و عقل ناقص
اینها دیگر بجائی قد نمیدهد، عوض اینکه
کمی به مغزشان فشار بیاورند و یا لا اقل
از ما پیرمرد ها و دنیادیده ها و یا اینکه
از این درس خوانده هاراهلاجی بخواهند
فوراً عوض اینکار بنا بعبادت قدیشان چوب
و فلک را میخواهند و میگویند آنقدر
بزن تا جانش بالا بیاد!

شما را بخدا پس از استبداد ما ملت
سالیان دراز چوب قانونی و غیر قانونی
مشروطه را هم نوش جان کردیم،
دیگر بس است، دیگر این چوب و فلک
را بسوزانید! دیگر اینها را توی این ملت
بدبخت و فلک زده که پوستش باستخوانش
چسبیده است رواج ندهید و اگر میخواهید
حتماً شلاق بزیند دیگر صورت قانونی
بهش ندهید بپرید بدبخت را در گوشه
آنقدر بزیند که نفسش ببرد اینکه کاری
ندارد، شما که از اینکار ها بلد هستید

و الله بالله حیاهم خوب چیزی است
باری همانطوریکه عرض کردم آقایان
باز يك لا یحیه بالابلند شلاق تو کرسی خانه
آورده و شلاقی گذرانند بدون اینکه
بگذره فکر کنند که کتک زدن و چوب و
سه پایه چقدر وحشیانه است و انسان یاد
زمان مرحوم ظل السلطان مباحثه
شما میخواهید با تصویب این لایحه
باز شلاق را توی این ملک رائج کنید
آنوقت دیگه خر بیار و باقالی بار کن
فرداست که برای هر کاری حتی سره بهانه
شلاق خواهند زد. شاید یواش یواش برای
روزنامه چی ها هم شلاق راجاز بدانند
جان من شما اگر متمدیند، پس چرا
قانونهای شما همه اش بوی وحشگری و

عهد پادشاه وز وزه را میدهد
خوب! حالا قانونتان کله تان بخورد
حالا که تصویب فرمودید و گذشت و
شاید هم الان در شهرتاری پول ها خرج
(بقیه در صفحه سوم)

با آدمهای حسابی است. ولی چشمان
روز بد نبیند! اینجا هم ول کن مامله
نبودند. و هر هفته چند مرتبه برای یک
چیز مختصرو یا فقط سر بهانه بیخودی ما
را میخوا بایندند و تا میخوریم با کمر بند
به پشت و دنده های چاکر که مثل شانه نمایان
بود میگویندند و جیغ و دادمان هوا
میرفت اسمش را هم میگذاشتند انضباط.
خان نایب هم خیال میکرد که دیگر آدم
شدیم ولی همینکه بلند میشدیم از دیروز
هم بدتر بودیم. همان نفهمی دیروز سر
جاش بود یک لیج و لجا بیازی هم اضافه شده بود
این مختصر نه فقط سر نوشت چاکر تان

بود بلکه سر نوشت تمام مردم این مملکت
بود که از روزیکه چشمان را باز کرده ایم
با چوب و فلک سروکار داریم و تار و زیکه
عزرائیل علیه السلام اظهار لطفی بفرماید
باز همان محشوریم و بعد از مرگ هم نکیر و
منکر با آن چماقش بکله مان خواهد گویند.

حالا هم که ماشاء الله سن و سالمان
به سن و سال خرییره رسیده و ریش و پشمان
سفید شده است باز کتک و چوب و فلک
همان طور بر جاست حتی هفته گذشته
آن بالانشینا و اسه شلاق زدن لایحه قانونی
هم بکرسی خانه آوردند هر چه هم باینها
میگوئی باباجان دست از این کار خطا
بکشید بغر جشان نمی رود جواب میدهند:
جان بابا این ملت به کتک عادت کرده است
و جز این چاره ندارد. کسی هم نیست که
باینها بگوید مرده شوی ریختن را ببرد
با حرف زدنتان! همین کتک زدن هاست که
ما را باین روز انداخته و زور در نظر
ما حکم قانون را پیدا کرده است. اگر
بنا بود چوب آدم را تربیت کند میبایستی
ما ملت که از روز اول تالب گور با آن
سروکار داریم در فهم لنگه سقراط و در
انضباط مثل سرباز قیصر باشیم ولی کی
گوشش بدین حرفها بدهکار است؟ هر



چاکر تان از چوب و فلک بدش میاد. خیلی هم بدش میاد.
هر جا اسم چوب و فلک را ببرند فوراً چندشم میشود. کف
پاهام شروع میکنند بخاریدن. یاد آن تر که های بی پیر آقا معلم
میافتم که هزار تاش روی کله بنده شکست و آخرش هم همین
از آب در آمدم که ملاحظه میفرمائید. بقدری سواد مخلص تان
نم کشیده که حتی بکرسی خانه هم راهم ندادند. نه فقط بنده
از چوب و شلاق بدش میاد بلکه حتی حیواناتی زبان بسته هم از
این دوها بقدر نفرت دارند که دزدان پاچه ورمالیده از باباشمل
و یا شتر از نعلبند.

راستی اگر بنا بود چوب و کتک هر نفهمی را آدم کند
امروز میبایستی الاغهای وطنی از هر فیلسوفی فیلسوف تر باشند
مثلاً آنهایکه امروز در عالم علم و ادب و سیاست تک و توشان
بر میدارد و یا لولهنک شان خیلی آب میگیرد بایستی کوچک
ابدال الاغ بیخ فروش محله ما باشند. در صورتیکه اینطور نیست
هر روز در خیابانهای تهران الاغهای خودمانی ما را میبیند که
بشتشان از نیش سیخونک چون لانه زنبور شده ولی فهم و کمالشان
هزار بار بدتر از الاغهای ناز پر و ده دو پا و چهار پاست که
توی تخته پهن پر قو میخوانند.

مختصر کلام. چوب و فلک تا حالا هیچ کاری نکرده و
نخواهد کرد و اگر فی المثل اثر آبی داشته است، بقول فرنگ
رفته عکس العملش و بقول فرهنگستان مرحوم و کنش هزار
بار بدتر بوده است.

حقیقتاً خدا لعنت کند کسی را که بدعت کتک و چوب را
تو این مملکت گذاشت.

نگاه کنید وقتی میخواستند ما را بخوابانند آنقدر به
بشمان میزدند که دیگر نفسمان بند میآمد و ضعف میکردیم
آنوقت خیال میکردند خوابیده ایم و شرشان را از سرمان
میکنند و بحال خودمان میگذاشتند تا دوباره و ننگ و ننگ مان
بلند شود. بعد آمدیم تو مکتب خانه و مدرسه، آنجا هم عوض
اینکه مثل آدم ما مطلب را حالی کنند، مارا گرفتند بدم چوب
و تا میخوریم زدند و هر وقت خواستیم فضولی کنیم فرمودند
چوب معلم گل است هر که نخورد خل است. ای مرده شوی آن
معلم را ببرد با چوبش که بنده را باین روز انداخت. از شما
چه پنهان مخلص سر درس خیلی گچ بودم مخصوصاً سر درس
عربی که هر از برفرق نمیدادم و تا آخرش هم نفهمیدم که
آنکه مثل چاکر کتک را نوش جان فرموده بود، اسمش عمرو
بود یا زید. هر چه معلم زور میزد که بلکه بنده بتوانم گوش
فعل قال را بگیرم و از توی چند تا باب ثلاثی و رباعی ردش
کنم نمیشد که نمیشد. همان از باب اولی رد نشده پای الاغ
فهم بنده بکل فرو میرفت و تر که آقا شیخ سخت بکله ام میخوانید
و آتش از سرم بلند میشد. بچه مچه ها میریختند و مارا میزدند
زمین و پاهامان را میگذاشتند لای فلک تا میخوریم میزدند
تا وقتی که خسته میشدند و لمان میکردند و خیال هم میکردند که
دیگر فهمیدیم ولی باز فردا همان آش بود و همان کاسه.
اینهم شد دوره مدرسه. بعد آمدیم سرباز خانه. خیال کردیم
که دیگر الحمد لله برای خودمان آدم شده ایم، بزرگ شده ایم
از زیر چوب و فلک جان سالم بدر برده ایم، دیگر سروکارمان

میکند و سه با
بدانم، بالا غیر
یکی را بدهید
زد. بسیار خوب
سیگار و توتون
کرد؟ آنرا هم
را که قیمت یک
باید کرد؟ آن
نخ ریسی و بار
دو سال پیش میخ
نیم نکرده اندو
چکار باید کرد
را که هر کد
شهادت دفتر ه
کرد؟ باید پاه
و برای همه است
نمیبندید؟ کی
برای تماشا بیا

باباجان
بقال گران فروش
فرقی ندارد. ام
زیند! مرحبا با
همه را بیک چ
شما باور خواه
میرد. آخر
قانونش برای
دولتها خودشان
دارها ملت را
خلق الله را سر
تمام تقصیر را
کنند و بیقتند
نگاه کن

کسیرا جلومر
نمایش گدا
برای تکمیل تق
و فلک را هم
بابا فقط
مانونهای ش



هر یک
همیشه
نتیجه

درد دل باباشمل

میکند و سه پایه و شلاق تهیه مینمایند ولی یک چیزی میخواهم بدانم ، بالا غیرتا اینجا دیگر کم لطفی نفرمائید و جواب این یکی را بدهید . شما میفرمائید که گران فروش را باید شلاق زد . بسیار خوب : آن دولتی را که در عرض یکسال و نیم قیمت سیگار و توتون چپق را چهار برابر کرده است چکار باید کرد ؛ آنرا هم باید شلاق زد ؛ مسئول آن اداره خراب شده را که قیمت یکدفعه چپت را چندین برابر کرده است چکار باید کرد ؛ آنرا هم باید خواباند ؛ این صاحبان کارخانجات نخ ریسی و پارچه بافی را که بشم و بنه را امروز شاید به قیمت دو سال پیش میخرند و مزد کارگر بدبخت را بیش از یک برابر و نیم نکرده اند ولی قیمت نخ و پارچه را هشت برابر بالا برده اند چکار باید کرد به سه پایه باید بست ؛ این تجار از خدا بیخبر را که هر کدامشان در این دوره کوتاه دمو کراسی حتی به شهادت دفتر های دست خورده شان ملینور شده اند چکار باید کرد ؛ باید پاهایشان را به فلک بست ؛ اگر قانون قانون است و برای همه است چرا اینها را نمیزند ؛ چرا اینها را به سه پایه نمیبندد ؛ کی و کجا میخواهید اینها را شلاق بزنید که ما هم برای تماشا بیاییم و دق دلی در بیاریم ؛

باباجان ! گرانفروش گرانفروش است فقیر و دار ندارد بقال گرانفروش سر محله با تاجر طمعکار کردن کلفت بازار فرقی ندارد . اما شما ... شما زورتان بخر نمیرسد بالانش را می زند ؛ مرحبا به غیرتان ؛ هر وقت شما همه را بیک چشم دیدید همه را بیک چوب رانند ، آنوقت انشاء الله ما هم بحرهای شما باور خواهیم کرد . فعلا که ایمان نسبت بشما پارسنگ میرسد . آخر من تمیدانم که این چه رقم مشروطه است که قانونش برای دارا ها و ندارها مقالی هفصنار فرق داشته باشد . دولتها خودشان مردم را بروز سیاه بنشانند دارا ها و سرمایه دارها ملت را بجایند و اداری های لامروت هر جا دستشان رسید خلق الله را سرو کیسه کنند ، آنوقت هم برای کم کردن ریز تمام تقصیر را بگردن طبقه سوم بیاندازند و چوب و فلک را علم کنند و بیفتند جان بند گات خدا .

نگاه کن آن کرسی نشین خوش غیرت پیشنهاد میکند که کسیرا جلومردم و کانش شلاق بزنند یعنی در خیابان اسلامبول نمایش گدا های کورو شل و زن های چادر بسر کافی نیست برای تکمیل تفریح و تماشای خودی و بیگانه توی خیابان چوب و فلک را هم راه بیاندازند که دیگر نور اعلی کچور بشود . بابا فقط دلش باین خوش است که الحمدالله این قانون مانون های شما هیچ کدام عملی نمیشود .

خبر های جبهه

- ۱- در آخرین ساعت خبر رسید که بین میلیسپاک کارتل و وزیر اندرونی سخت بهم برخورد کرده است .
- ۲- سر انتخابات بوشهر آقای مشتی و شاه سلطان حسین صفوی کلاهشان تو هم رفته است .
- ۳- آقای بدپور از تهران مایوس و سخت بدماوند چسبیده است و امید وار است که موفق شود زیرا پشتش بسکوه ابوقبیس و مستظهر بمراحم اولیای امور است .
- ۴- چون در نتیجه آزمایشی که برای انتخابات نموده و دیده اند که صدی نود از کرسی نشینان دوره سیزدهم از صندوق در میاید لذادولت و ملت عقلشان راروهم گذاشته و آخر سر گفته اند : این چه زحمت بیخودی است که ما میکشیم بهتر است دوره سیزدهم را تمدید کنیم .
- ۵- چون تصور میرفت در بعضی نقاط سرو کله اشخاص غیر مانوس و جوان فکر از صندوق بیرون بیاید لذا فوراً امر بتوقیف انتخابات در آن نقاط داده شد .
- ۶- از پسر آقای بدپور پرسیدند که بابای تو سواد ندارد چطور میخواهد وکیل شود ؛ جواب داد : عوض بابام سیاسی .
- ۷- از قرار معلوم وزارت اندرونی هوشیاری بنقطه اعزام و مشارالیه با اخذ ده هزار ریال و یکچهارک تریاک شروع به اقدام برله شهدا نموده است .
- ۸- زابلی ها با کیک بالانشینان بالاخره کسی را که از حیث سیبل نوه رستم زابلی بود بگریسی خانه فرستادند .

از ما پرسند

موضوع صدصندوق صابون مخصوص دربار شاهنشاهی که از کارخانه مفقود شده بود یکجا انجامید ؟

باباشمل - خدا بدرت را بیمارزد مثل اینکه بابا اصلا از این مطلب خبر داشت که حالا هم جواب سؤال تو را بدهد . جان من هر وقت از این قبیل سئوالها داری راحت را نزدیک کن و از وزارت تیشه و تبر بپرس حتم آتقد واسه تو دلیل و آیه میاورند و خلط مبحث میکنند که تو هم سئوال را مثل استیضاح و کیلت بس می گیری . مختصر ما خیلی کار بیخودی کردیم که این ستون «از ما میپرسند» را باز کردیم حالا دیگر هر کس سرش درد میگردد بکسر میدود سراغ ما . کم مانده بگوئیم خرما از کرگی دم نداشت و خودمان را راحت کنیم . اما خودمانیم از طرز سئوال چنین برمیآید که خودت هم واسه آن صابونها شکمت راصابون زده بودی .

برای بچه ها
سام سلطون بدوش

میلیسپا مپوش !

جواز پر !

کوپن پر !

گندم پر !

شکر پر !

قماش پر !

غیرت پر !

رقم به سیلو

پیش میلیسپو

آقایون دیدند

مارا گزیدند

خوردن نیش تیز

جلیلز ویللیز !

لاوگ بی خمیر !

شیشه بی پنیر !

کم کن جیروویر

سر بذار بمیر !

دست کسی بالا؟

دست حاج آقا

نی غلط گفتم

دست میلیسپا !

وکیل الشعرا

باز هم خدمتتان عرض میکنم با این الدرهم بلدرم ها کاری از پیش نمیرود و این حرفها هم واسه فاطمی تنبان نمیشود تا شما باین مردم ثابت نکنید که بینظرید و بزرگ و کوچک و غنی و فقیر را به یک چشم نگاه میکنید و خیالی جزخیر و صلاح مردم ندارید هیچکس بشما ایمان نخواهد داشت و قانونهایتان آخر سر به روز خودتان خواهد افتاد ولی اگر مردم بشما اعتقاد داشته باشند چوب و فلک لازم نیست هرچه بگوئید باور میکنند و بکار میبندند و الا چوب و فلک سهل است که با داغ و درفش هم نخواهید توانست کاری از پیش ببرید و اولین راه بدست آوردن دل مردم این است که اول حکیماشی را که مدعی نجات این مردمنند دراز کنید



هر یکماه یکبار آب معجل برای چند دقیقه و در عهق ۴ متر از کف کوچه جاری میشود !

نتیجه: چندین ساعت دعوا و زد و خورد اهالی معجل و تیمم تا آخر ماه !



... در خرید ذغال سنگ مصرفی کار خانجات دولتی لغت و لیسهای شده و دست یکی دونفر از بالا نشینها نیز توکار بوده است .

باباشمل : لابد از نوع ذغال سنگ های شمشک نیست . در یکی از حوزه های فرعی انتخابیه ساوجبلاغ تهران رعایا را بنام اخذ کوپن قند و شکر با شناسنامه بیای صندوق دهستان برده و رأی گرفته اند .

... روز سه شنبه گذشته در کرسی خانه دونمونه از نان سنگک تهران که بقطع نان تافتون و بشکل خشت بود و مملو از سیخ و کاه و سایر فضولات بود و روی آن بر چسب زده بودند به آقای وزیر باجگیرخانه نشان دادند . کسی از آن چشیده و فرمودند : نه ؟ نه خوراکش بد نیست .

باباشمل : معلوم میشود اول آقای وزیر باجگیرخانه بسنی نرسیده اند که روزه بهشان واجب شود ثانیاً خیلی خیلی خوش خوراکند .

... پروفیسور خارجی را که وزارت فرهنگ فقط و فقط برای تدریس استخدام نموده و حق باز کردن مطب را از ایشان سلب کرده بود ، اکنون در بیمارستانی مشغول طبابت بوده و بریش وزیر غایب و معاون حاضر مکتبخانه میخندد .

... میگویند یکی از رؤسای حسابداریه های تیشه و تبراز محصول قند سال ۱۳۲۰ مقدار هزارو شصت کیلو قند بنرخ هشت ریال و دهشاهی برای مصرف شخصی خود دریافت داشته است .

باباشمل : ایوالله باین شیرینکاری ! ... باز چهارده کیلو قند ماهانه اضافه بر کوپن آقایان کرسی خانه را هفته گذشته ملزومات کرسی خانه تحویل داده و قرار است پس از خانمه تحویل ذغال و هیزم موضوع برنج نیز با فعالیت روز افزون حاجی و درویش علی عملی شود .

باباشمل : مثل اینکه آقایان عروسی دارند . با با جانن به اینها اینقدر قند ندهید میترسم مرض قند بگیرند یکی هم خبر فوق را با نطق آقای نراقی و قضیه شیرۀ ایشان مقایسه فرمائید .

... مش دیانت پیش خان فرخ قوم و خویش وزیر سابق دعوا خانه زبان خارجی یاد میگردد .

باباشمل : اسبی را که در شصت سالگی سوغان گیرند برای میدان قیامت خوب است .

ستون پیشنهادها

والله ما که از دست این عوض و بدل شدن های پشت سرهم کابینه حوصله مون سر رفت و دیگه نمی توئیم ببینیم که هر چند وقت به دفعه یه مشت تازه کار پیدا بشن و چند روزی که سر مردم را شیره مالیدند سایه شونرا از سر آنها کم کنن . از همه بدتر این کرسی نشینها اول دفعه که سرو کله صدر اعظم تازه با دار و دسته اش پیدا میشه آتقدر رای اعتماد بهش میدن که یارو فوراً دست و پاش را کم می کنه و حساب کار از دستش در میره آنوقت چند روزی که میگزده یکی یکی کرسی نشینها از دولت رو گردون میشن و کار بجائی میرسه که آخر کار صدراعظم خودش میمونه و سایه خودش و مجبور میشه غزل خدا حافظی را بخونه حالا برای اینکه بی خود و بی جهت کرسی نشینها بکسی رای اعتماد ندهند چا کر پیشنهاد می کنه که وقتی صدر اعظم تازه رو کار میاد تا به ماهی بهش رای اعتماد ندهند . و این به ماهه خوب کارهاش را بسنجند و ببینند چند مرده حلاجیه دست آخراگر دیدند چیزی بارش هست و می تونه خوب کار ها رارو براه کنه چه بهتر والا فوری عذرش را بخواهند و ریش یکی دیگه را به چسبند . ممکنه بعضی ها بگن که شاید تو این مدت به ماهه صدراعظم درباغ سبز نشون بده و همه کارهاش را مرتب بکنه اما همینکه رای اعتماد بهش دادند و خاطرش از همه جا جمع شد دیگه پشت سرش را هم نگاه نکنه و همیشه فکر و ذکرش برای خودش باشه و برای این مردم بیچاره کاری صورت نده در جواب اینها میگویم

اگره این آقایون به ماه حسابی برای این مردم زحمت بکشند آنوقت دیگه نصف بیشتر کارهای ماسرو صورت بخودش میگیره در صورتیکه باین وضع که حالا هست به ماه که سهله بلکه به نصف روز هم وقت این آقایون صرف کار مردم نمیشه و اگه این پیشنهاد عملی بشه باز برد با ماست . ا . شیخ پشم الدین



آقا رحم کنید ! من هم يك وقت مليونر بودم از بسكه برای وكالت دوره چهاردهم خرج كردم باينروز افتادم .

خبرهای کسور

خفیه نویس باباشمل اطلاع میدهد که آقای بدپور که از انتخابات تهران مایوس شده بودند خودی بکسوه دمداند زده و خیال دارند با کمک بازرسی وزارتنی و توصیه های امیر خسروی دوباره بکرسی خانه راه پیدا کنند .

برنج و قند بجای دیکتاتور انتخابات مجدد طلایه کرسی نشینان از یکی از حوزه های فرعی انتخابیه تهران ثابت کرد که ایشان برعکس تصور عموم، کرسی نشین دولت عصر طلائی نبودند بلکه عموم دهاتیها بایشان علاقه و ایمان دارند مخصوصاً به برنج مرحمتی و قندی که وعده داده شده است .

قضیه پنجخال بطوریکه خفیه نویس آب زیر کاه باباشمل از پنجخال حاجی صمد خبر میدهد چند روز قبل آقای شهرتار بانجاسرکشی فرموده و راجع به نرخ یخ که يك ری آن به هشت ریال بفروش میرسید بسی اندازه اوقات تلخی فرمودند . صاحب پنجخال آتش غضب عربی ایشان را با پاره کردن يك هندوانه فرو نشانند و آخر سر معظم الیه بقدری رام شده بودند که بلفظ مبارك فرمودند : اگر هشت ریال صرف نمیکند نه ریال بفروشید .

نامه مشدی عباد از اراک

آی باباشمل از قول من بآت داش معتدل بگو مکه باباشملها چکار کرده اند که تو پیش روزنومه چی ها برای اونا مایه میگیری و میگی : « اگر انتخابات آزاد باشد هر باباشملی میخواهد و کیل بشود » درست است که باباشمل هاسرو وضع حسابی ندارند و همیشه برای نوبت شیشون معطلند اما هرچی باشه باز لوطی هستند و اگه به وقتی کرسی نشین بشن روی همون اصل لوطی گری که دارند برای ملت جون میکنند بطوریکه اگه سرشون بره قول و ایمونشون نمیره و حاضرند تا پای جون از حق کورو کچل هائی که اونا را وکیل کرده اند دفاع کنن . خیلی هم شما این یقه چرکین ها را به دستی نگیرید و حتم بدویند که اگه باز چندتا آدم حق و حساب دون پیدا بشه تو همین کلاه نمدها و قبا کرباسی هاست و اونائی که مدام تو اتومبیل های شیک لم داده و زرق و برق خونه های چند مرتبه شون چشم آدم را خیره می کنه هرچه زور برزند با مثل این داش مشتی هاراه و رسم لوطی گری را نمیدونند مخلص کلام ایندفعه بیشکشت اما اگه به دفعه دیگه با تو کفش باباشمل ها کردی هرچی دیدی از چشم خودت دیدی . کسی که خودش به پا باباشمله .

۱ - مشدی عباد

ایران ما (شماره ۲۳) شهرداری تهران باباشمل : جانم تهران با آن دو راهم منفجر می کند مت از شکم آمده ام . باباشمل : بیخود تنها تو نیستی که بلکه تو این ملک که از شکم مادرشاه هم مهندس ، خلاصه بدنی آمده اند و فروشد ! مشعل (شماره ۲۶) بکجا باباشمل : حیف سال پیش متخصصی بخورد تو آدم داد سندوسال اینچور رامی کنی و باز مگوه آمده اند میترس وزیر دادگستر ۱۷ آذر جدا اقداباباشمل : از بس خالی بخرج ما داده گوشمان باز شده و مشروشن است که از هاهامعجزی ظهور نمبرای دست بسرکمی شود .



ایران ما (شماره ۶۴)
شهرداری تهران آدم می کشد
 باباشمل: جانم آدم که سهله شهرداری تهران با آن دم دو دستگاه مفصلش مستراح راهم منفجر می کند.

من از شکم مادرم فرمانده بدنیا آمده ام.
 باباشمل: بیخودی قهیز خشکه درنکن تنها تو نیستی که فرمانده بدنیا آمده ای بلکه تو این ملک آدمهایی پیدا میشوند که از شکم مادرشان هم فرمانده هم دکتر هم مهندس، خلاصه همه کاره و هیچ کاره بدنیا آمده اند و تازه بقدر تو افاده نمی فروشند!

مشعل (شماره ۳۶)
بکجا میرویم
 باباشمل: حیف از آن نان سیلو که سال پیش متخصصین زحمت کشیدند و بخورد تو آدم دادند که تازه حالا با این سندوسال اینجور سؤالهای پیش بافاده رامی کنی و باز مثل آدمهایی که از پشت کوه آمده اند میپرسی بکجا میرویم!

وزیر دادگستری برای کشف واقعه ۱۷ آذر جدا اقدامی کند.
 باباشمل: از بس ازین وعده های تو خالی بخرج ما داده اند دیگر پاک چشم و گوشان باز شده و مثل آفتاب پیش چشمان روشن است که از هیچکدام از این امامزاده ها معجزی ظهور نمی کند و همه این حرفها برای دست بسر کردن ما بدبختها زده می شود.

میهمان پرستان (شماره ۷۴)
 از دزدی و رشوه و ستم انتقاد می کنند و خود با کمال وقاحت دزدی می کنند، رشوه میگیرند و تعدی می کنند.
 باباشمل: معلوم میشود سر سفره باسوری کردن کلفتی رو برو نشده که وقتی خر بوزه با غذای خوبی برچنگش میافتد شروع می کند از آن بدگویی کردن تا دیگران از خیرش بگذرند و الا میفهمیدی که اینها اگر از این جور چیزها انتقاد می کنند برای اینست که شریک و همکار پیدا نکنند و خودشان تک و تنها مردم را بچاپند.

اطلاعات (شماره ۵۲۶۲)
 یعنی برای دزدیدن دومن سرنج یا ۱ چارک قند که برای رفع حوائج ضروری زن و فرزند باشد بجرم بیچاره مضطرا شش ماه یا یک سال یا دو سال حبس نمی کنند یا بیکارش نمی نمایند؟
 باباشمل: اختیار دارید! اگر نخواهند طوری این دله دزدی ها را بگیرند آن

کلمات طوال

برای زن اگر هزار آیه و دلیل بیآوری باز بهمان حرف اولی خودش بر میگردد. هر وقت زنی بشما يك كشيده زد و پس از زدن كشيده گریه کرد حتم بدانید که عاشق شماست.

نوازش گریه و اشک زنات هر دو علامت «تشکر» است و هیچکدام نشانه «وفاداری» نیست.
 وجاهت زن روزی از بین می رود دندان هایش میریزد، چشمانش کم نور میشود... اما زبان او همیشه در کار بوده و جاویدانی است.

زن از عکس خود وقتی راضی است که آنچه خودش میخواهد باشد نه عین صورت خودش.
 زن طلبکاریست که هیچوقت از ادای قرض راضی نیست.

وقت کوفت و زهرمار هم نصیب گنده منده ها نمی شود. آنها خودشان بهترین فهمند که برای اینکه بهتر بتوانند دزدیهای کلان بکنند باید جلوی این آدمهای بی دست و پا را بگیرند تا بلکه سهمی خودشان بیشتر بشود و همه را يك دفعه خودشان به جیب بزنند.

نهنگ (شماره ۱۹)
 خدا خانه ظلمتان را خراب کند.
 باباشمل: تا بتوانید بجای آن آسمان خراش بنا کنید.

گوشش (شماره ۵۱۲۰)
 آنهاییکه قلب روشن و دماغ منظم ندارند.
 باباشمل: آنهاییکه قلب روشن ندارند باید به اداره برق مراجعه فرموده و يك پرونده برق بیهای ده هزار و پانصد ریال خریداری فرمایند تا بتوانند با يك چراغ مرشی گوشه قلبشان را روشن کنند. اما همقطار آمدیم سردماغ منظم. مثل اینکه خیال توهین به باباشمل و مهندس الشعرا داری. بدان که ما با این حرفها از میدان در نمیرویم و خودمان در وصف خودمان فرموده ایم:

در صورت مان دماغ چندین خروار در کله ما دماغ میلی گرم است سعادت بشر (شماره ۲۵۷)

آقای وزیر پیشه و هنر بچوانند.
 باباشمل: بچوانند صیغه امر است از فعل جوانیدن که بمعنی جوان شدن است. برای اطلاعات بیشتر رجوع شود به کتاب «جراح معروف روسی و ورونوف» حالا آقای وزیر پیشه و هنر خود دانند.

سطح زندگی بشهامت تمام از باب اطلاع ده برابر بلکه بالاتر رفته.
 باباشمل: ما که تقصیری نداریم و باباشمل تا حالا شهامت در بالا بردن سطح زندگانی از خود بروز نداده است.
 میهمان پرستان (شماره ۸۷)
 چاقو کشی در مجلس چهاردهم (بقیه در صفحه ۷)

عاقبت بیخیری

میخام امروز واسه تون یه قصه که سر خودم اومده تعریف کنم. ببیند خدا چطو میتونه آخر و عاقبت هر کسی رو که بخواد به خیر بگذرونه.

چند سال پیش به شب زمستانی بود و بارون زیادی هم میبارید. با یکی از رفیقا تو یکی از کوچه ها داشتیم تند تند رد میشدیم. کوچه هم مثل همه کوچه های امروز تهرون خیلی تاریک بود. یه دفعه در وسط کوچه دوتا جوون مرد ریختند رو سر ما. تا رفتیم ملتفت شیم چه خبره کتک مفصلی بما زدند.

داد و فریادمون بلند شد. ما هم بعد از زمین خوردن بلند شدیم بنا کردیم بزدن. ولی همه لباسمون کلی شده بود. مردم همه جمع شدند. یاروها ول کن ما نبودند. کشون کشون مارو بردند تا سر کوچه جلوی دکان بقالی که چراغش روشن بود، تو روشنائی که رسیدیم یه دفعه اون دوتا جوون از دیدن ما وارفتند و بنا کردن بمعذرت خواستن که خیلی به بخشیداشتباه کردیم عوضی گرفتیم ما را داری؟ گفتیم هی والله کلی بچمانتون اینم رسم روزگاره که رواشتباه پدر مردم و در آریدو آخرش معذرت بخواید. خیلی خجالت زده شدند و باصرار تمام ما را بردند خونه خودشون که همون نزدیکیها بود. خونه شون از این خبر محشری شد. ما را بردند زیر کرسی. رختامون و کندنند که بیرند تمیز کنند. بعد شرح قضیه را بهمون گفتند که بعلم چند شب بود دوتا گردن کلفت این طرف ها دورور خونه ما پرسه میزدند و باعث اذیت خواهر ما شدند. امشب ما اینجا کمین کرده بودیم که خوب حقشون و بزاییم کف مشتشون. از بدبختی ما شما همون موقع رسیدید. کوچه تاریک بود و ما شما را عوضی گرفتیم. ما که دیگه حالا کتک هارو خوب نوش جون کردیم چیزی نمیتونستیم بگیم! گفتیم خوب. حالا گذشته ها گذشت اما من بعد چشمانتون درست واکنید. پدر و مادرشون هم اومدند. خیلی معذرت خواستند. جای شما خالی شب چره مفصلی هم برای ما آوردند. در ضمن خواهرشون هم اومد و نشون ما دادند که محض خاطر ایشون ما این نفهمی را کردیم. بدک نبود. میارزید باینکه آدم به کتک بلاش بخوره ولی حیف که ما گرگ یوسف ندریده بودیم. خلاصه تا رختامون حاضر شداز همه جا صحبت کردیم و چند ساعت از شب رفته باز با معذرت خواهیهای زیاد مرخص شدیم.

صبح رفیقمون معطلش نسکرد. کس و کارش را فرستاد اونجا از دختره خواستگاری کنند رضایت بعمل اومد و بعلمه بری هاشون و کردند. روزی قرار شد داماد رو ببینند جفتمون باشدیم رفتیم اونجا دیگه نپرس از تعجب و حیرت اونا وقتی که دیدند دامادشون همونه که يك کتک مفصلی بیخودی بالای دخترشون خورده مختصر کلام اونکه با خوشی و خوشحالی تموم عروسی سر گرفت حالا هم دارند با هم زندگی میکنند اون کتک کاری اون شبه آخرش به یه عروسی ختم شد.

حالا هر وقت یاد اون قضیه میافتم فکر کارو بار خودمون و میکنم که تو این سختی زمانه چه کتکی داریم از این روزگار میخوریم بلکه خدا بخواد چراغی روشن بشه و ببیند که ما اشتباهی داریم کتک میخوریم. مارو عوضی دارند میزنند. بلکه خدا بخواد به روزی چشم روزگار و اشه از ما معذرت بخواد و به عروسی واسه همه ابرونیا راه بندازه. اگه دلتون پا که همه تون بلند بگین آمین. مخلص شما داش مآب

کتابهای فارسی و عربی و انگلیسی

چاپ ایران و هند و مصر و انگلستان بیهای مناسب کتاب خانه دانش خیابان سعدی.

بهترین هدیه ب مادران

کتاب راهنمای بچه داری است
 محل فروش کتابفروشی بروین



جلسه ۲۰ شهریور ۱۳۲۲

دستور لایحه کمک بکارمندان دولت

(در این جلسه آقای یمن اسفندیاری آ تقدیر بلند صبح است فرمودند که چرت آقای وزیر مشاور را پاره کردند.)
آقای طباطبائی - آقای دکتر میلپو چندین ماه است مشغول مطالعه هستند.

باباشمل: و چندین هفته است مشغول مطالعه هستند.
آقای طباطبائی - تصویب بفرمائید متقاعدین اضافه شوند.
آقای رهبری - که شامل اغلب و کلا هم بشود.
باباشمل: هر کس بفکر خویشه...
آقای رئیس - آقای اوحدی!
آقای اوحدی - جانم!
باباشمل: قربانت برم الهی!
آقای اوحدی - چرا صابون را دوازده قران میکنند؟
باباشمل: اگر پولتان نمیرسد چوبک استعمال بفرمائید.
آقای نراقی - آقایان رتبه دارند، شکمشان گنده تر است بیشتر باید اضافه بگیرند؟

باباشمل: هر که بامش بیش برفش بیشتر.
آقای نراقی - از نراق یک چیزی بشکل شیره سیاه و متعفن برای ما فرستاده اند که جای شکر داده اند.
باباشمل: تو هم بمال بسر ملت و خودت را بتراق بچسبان!
آقای نراقی - قند و شکر دوسال است در انحصار دولت است غیر از اینکه کارمند دولت میدزدد و میفروشد از کجا بازار آزاد پیدا میشود.

باباشمل: ممکن است از مازاد چهارده کیلو قندی باشد که علاوه بر کوبن بکرسی نشینان میدهند.
آقای تیرانچی - در صورت مجلس نوشته است استیضاح استرداد شد. من که استرداد نکرده ام.
باباشمل: اگر استرداد نکرده بودید پس چرا در اطاق تنفس لم داده بودید و نیامدید استیضاح کنید؟
آقای طباطبائی - باید برای یکمده از مستخدمین دولت که زیادی هستند فکراساسی کرد.
باباشمل - داش طب اول برای این عده یکصده و بیست و هفت نفری فکری بفرمائید تا بعد.
آقای طباطبائی - در لایحه از متقاعدین هم ذکر شده است.

باباشمل: از دل برودهر آنکه از دیده برفت معنی تشویق مستخدمین نیز همین است.
آقای وزیر دارائی - واقعا نظر دولت کمک بمستخدمین است. مدتی هم تأخیر افتاده بود.
باباشمل: عینا تکرار بیانات جلسه گذشته است. چکنند حرف دگر یاد نداد استادش.
آقای ملک مدنی - در موقع عمل قوانین طوری که منظور است بالاخره اجرا نمیشود و بالاخره منظور مجلس شورای ملی تأمین نمیشود و بالاخره مستخدم عائله دارد از این بودجه استفاده نمیکند و لایحه دولت که بالاخره عبارات لاستیکی درش بود در کیمسون بالاخره جرح و تعدیل بشود.

باباشمل: قربان! مادر لژ جرائد در عرض نطق پنج دقیقه سر کار پنجاه و پنج تا بالاخره شنیدیم و بالاخره هم نفهمیدیم مقصودتان از بالاخره چیست.
آقای اردلان - مالیات بر درآمد را تصویب کنید. خرخره آنها را بگیرید که دیگر فکر خوردن شیرینی گران نباشند.
باباشمل - مریزاد داش امان! در ددل بابارا گفتی. یاراسخن از زبان مامیکوئی؟

عشق کرسی!

بهر نالو طیان جاه پرست
احمق الدوله در بساط جلال
ایله المله، قال و قیل کند
و آن سیاست شعار شعبده باز
تاجر از حجره اش قماش دهد
ماست کش، قول گیرد از بقال
لاتی از لای وصله پینه خویش
باری امسال هر که را، پرسی
این جنون بین خلق، گل کرده است
آنکه دائم افاده کردی فیس
حالیبا چون دراز گوش بود
وانکه، هی سینهر اسپر میساخت
حال، نرمو مجیز گو شده است
الغرض عهد حیلله بازان است

داش پیا، که لوطیان ناگاه
نگذارند بر سر تو کلاه!!

عشق کرسی، مصیبتی شده است
فکر کرسی کند بخواب و خیال
مگرش ابلهی و کیل کند!
پی این مقصد است در تک و تاز
بهر این لقمه، نان و آش دهد
تا، بماسد و بالتش امسال
سنگ کرسی زند بسینه خویش
هست فکر تصاحب کرسی!
هر کسی بند کیسه، شل کرده است
که منم بر فلان طویله، رئیس
هر چه بارش کنی خموش بود
گردنش را، تبر نمی انداخت!
میله گردنش چو مو شده است
دور، دور کلاه سازان است

زاغچه

باباشمل: آمین یارب العالمین!

آگهی مزایده رسمی

اداره کل بخشش وزارت تیشو تیر
اجناس موجوده در کارخانجات خود را با
شرایط زیر بفروش میرساند:
برای هر جنس مورد مزایده محصول
همان جنس بابت بها تحویل گردد - از
قبیل اجناس زیر:
۱ - سیمان: تیر چراق برق، مجسه
سنگ قبر، روشویی، دستشویی...
شویی.

۲ - نخ شاهی: دستکش، جوراب
لنگ، کیسه حمام، زیرشل...
ببخشید
زیر پیراهنی.

۳ - پوست وروده گاو گوسفند: خیک
آب و دوغ، زین اسب یا شتر، لوازمات
تارو دنبک و دایره.

۴ - کک ذغال سنگ: پس از سرند
کردن، بمصداق خیر الامور اوسطها ذغال
وسطی.

۵ - نفتالین: نعش حشرات موزی
بهمان وزن.

۶ - گودرن: ایی لاتوارتر کنی.
داوطلبان میتوانند پیشنهادات خود را
در پاکت زبان بسته تا آخر ساعت غیر

اداری تا روز سی و سوم برج جاری بدفتر
اداره بخشش تسلیم نمایند راجع بفروش
سولفات دوسود و جنس دست آمده آن
مطالعاتی تحت بازرسی است که پس از
تعیین آن عنقریب با اطلاع عموم خواهد
رسید.

رئیس اداره کل بخشش - دکتر باشی

جلسه ۲۲ شهریور ۱۳۲۲

آقای انوار - آقا جلو برادر زنتان
(یمن اسفندیاری) را بگیرید!
باباشمل: والا دست به یقه خواهیم
شد.

آقای انوار - تو چقدر ور میزنی آقای
افشار!

باباشمل: مگر نمیدانی ور زدن هم در
کرسی خانه انحصار چند نفر است.
آقای یمن اسفندیاری - جنابعالی که
که آقای انوار هستید با طبقه مستخدمین
مخالفت میکنید.

باباشمل: کجاش را دیده ای! میگویند
یک روز آقا در خانه خودش رازد. کلفت
از پشت در پرسید کیه! جواب داد:
مخالقم.

آقای یمن اسفندیاری - (خطاب با آقای
انوار) این مستخدمین بیشتر بسن سرکار هستند
و با از سن سرکار هم گذشته اند.

باباشمل: چرا بقیه اش را نیکی گویی که
اگر از سن آقای انوار بگذرند به سن کی
میرسند!

آقای یمن اسفندیاری - سعی کنید که
لوايح از مجلس بگذرد و دوره سیزدهم
لایحه باقی نگذارد.

باباشمل: ایکاش خود دوره سیزدهم
بگذرد و لوايح باقی بماند.

آقای یمن اسفندیاری - آقای وزیر دارائی
سعی کنند که این قضیه حل شود و اگر
ایشان مقاومت بفرمایند مجلس نیز مقاومت
خواهد نمود.

باباشمل: معلوم میشود سنبه خیلی پرزور
است اجازه بدهید شیپور جنگ را بز نیم

طلد

این نه نه کشور
هر سه رو، یه
تا که پیدا شه
این یکی اون
شور تازه
عده اش سر ن
ای نه نه کشور
بغل مرتیکه
اگه چشم دار
میدونم پول
اینکه غلط اینجو
ده تا ده تا جو
تا که ده اسکه
اون زنش را ک
سی کرور ارشون
بعداز اون چندی



بحارستا

مخبر کمر بند:
بجرگه و کلا مخبر
چگونه پس
به نیت و سایر جاه
بحکم لاز
مضمون آجر:
بگوشم کف مدیر
زدن بر
فناق افتاد بین دو
که سنگی
ابراهیم ادهم:
گفتم این نکته بد که
حکمت
بیا از کرسی بخونه
که حرام
مخط قوامی:
گفتم به ماده مولا
گفتاز بیدوامی
فرشچی:
از توی کرسی بخونه
چیزی بجا نمانده غ

ی شده است
واب و خیال
بل کند!
در تگ و تاز
و آش دهد
ش امسال
سینه خویش
ب کرسی!
مل کرده است
ویله، رئیس
خمش بود
ی انداخت!
و شده است
سازان است

زاغچه
رسمی
ارت تیشه و تبر
خانجات خود را با
اند:
مزایده محصول
حویل گردد - از
براق برق، مجسمه
دستشویی ...
متکش، جوراب
برشل ... بیخشب
گاو گوسفند، خیک
یا شتر، لوازمات
ک : پس از سرند
لامور اوسطهاذغال
س حشرات موذی
لاتوارتر کنی
پیشنهادات خود را
تا آخر ساعت غیر
وم برج جاری بدین
مانند راجع بفروش
س دست آمده آن
ی است که پس از
طلاع عموم خواهد
بخشش - دکتر باشی

طلاق کشکی !!! - عروس پشمی !!!

این نه نه کشور بلاخورده
هر سه رو، یه شور دلش میخاد
تا که پیدا شه مرد پول داری
این یکی اون یکی رتیر میکنه
شور تازه چونکه شد اغوا
عده اش سر نرفته بد گوهر

ای نه نه کشور سلیطه مآب
بغل مرتیکه باین گابی!
اگه چش داری در پی مالش
میدونم پول او فراوونه
اینکه غلط اینجوری رو پول میزنه
ده تاده تا جوون زبی نونی
تا که ده اسکناس پشت گلی
اون زنتش را که خیلی دار بود
سی کرور ارشوتو جیبش ریخت
بعد از اون چندی شد مشاور چی

حالا بازم که باتو شد همسر
همون کار ارو میگیره از سر

مهندس الشعرا



بحارستان مجلسی

مجلد یازدهم

مخبر کمربند:
بهرگه و کلا مخبر کمربندم
چگونه بست و کالت نموده پابندم
به نیت و سایر جاها بین زدوبندم
بحکم لازم الاجرا جلو همی بندم
مستم آجر:
بکوشم گف مدیر فرد شیشه
زدن بر ریشه ما سخت تیشه
نفاق افتاد بین دو برادر
که سنگی روی سنگی بند نمیشه
ابراهیم ادهم:
گفتم این نکته بد کتر ادهم
حکمت توشده در هم بر هم
بیا از کرسی بخونه چشم بیوش
که حرام خوردن و آنهم شلغم
مخط قوامی:
گفتم به ماده مولا نختو بده به جولا
گفتاز بیدوامی در من مجو قوامی
فرشچی:
در توی کرسی خونه باید تو کورو کرسی!
بجزی بجا نمانده غیر از گلیم و فرش!

روزنامه ها

باباشمل: بفرمائید در کتاب تعلیمات
مدنی شرایط انتخاب شوندگان متخصص در
چاقو کشی را هم اضافه فرمایند.
روزنامه البرز (شماره ۲۷۰ رشت)
طهران کجا است؟

باباشمل: تهران پایتختی است که یک-
دوجین و کیل و هزار دوجین داوطلب
دارد. نیم دوجین مستراح حاضر به انفجار،
و بتعداد کوچه پس کوچه هایش مستراح
تابستانی (دروای آزاد) دارد. سیصد
مغازه شیرینی فروشی بر و پنجاه دکان
قند فروشی خالی دارد. از شهر بودت
فقط شهرتار دارد. پانصد هزار تیر چراغ
و چهار تا لامپ (بقید احتیاط) دارد.
عوض نان اداره نان دارد. اقلاده هزار
سائل بکف مسلمان و یک نفر گدای ارمنی
(در خیابان نادری) دارد. و گدای کلیبی
اصلا ندارد یک باغ ملی شبیه کله طاس
باباشمل دارد. جمعا شش دستگاه ساعت
عمومی دارد که یکی متعلق به کرسی خانه
و یکی متعلق بوزارت پست و تلگراف است
که از کثرت انتظام بساعت بی عقر به شهر
تاری دهن کچی میکنند. در حدود یکصد
روزنامه دارد که اقلان نصف آن در توقیف
و نصف دیگر منتظر التوقیف میباشند وزارت
خوار بار هم دارد دو هم ندارد ولی خوار بار
اصلا ندارد. مختصر تهران جائی است که
همه چیز دارد و هیچ ندارد.

سینما

دیده بان: پمپی آتش فشان: باشتراك دماوند
در حال انتخابات.
همای: نتیجه جنایت: مشهور شدن بدون خرج و کيفر.
تماشاخانه مهر: مشتى عباد: باشتراك مشتى عماد در اراك.
تماشاخانه تهران: خسرو و شیرین: خسروش رفته و شیرینش جیره
بندی شده.
تماشاخانه هنر: بر همکار بد لعنت: باشتراك کرسی نشینانی
که امسال موی دماغ واسه شان پیدا شده است.

نامه کنسر سیوم کامپسا کس

آقای رضا گنجه مدیر روزنامه باباشمل - در شماره ۱۷
شهریور در ستون «میگویند...» با کمال تعجب مشاهده شد
که نوشته اند شرکت کامپسا کس ماهی ده هزار ریال باج میبرد از د.
چون این خبر کاملاً بی اساس است خواهشمندیم عین این نامه را
بعنوان تکذیب رسمی در آن جریده درج فرمایند:
با تقدیم احترامات فائقه
مدیر کنسر سیوم کامپسا کس: کورت اولسن
باباشمل - الحمدالله دامن یکی از هموطنان ما از يك تهمت
پاك شد. ایکاش همه اش را باین صراحت تکذیب مینمودند.

بورس

نام شرکت	مبلغ اسمی هر سهم	نرخ هفته قبل	نرخ فعلی
سهیل و شرکا	۱۰۰	۷۹ (۷۳)	۱۲۰
میلیسپاک کارتل	۱۰۰	۱۷۲	۱۷۴
شرکت تضامنی ضیاء	۱۰۰	۵۴	۵۴
توده کمپانی	۱۰۰	۶۵	۶۵
سوسیته آنونیم همهران	۱۰۰	۶۲	۶۲
نفیس و بنی اعمام	۱۰۰	۲۰	۱۹
خیریه راه خدا	۱۰۰	۳۵	۳۲
سندیکی خانه بدوشان	۱۰۰	۱۸۷	۱۸۴
اتحاد ملی	۱۰۰	۱۲	۱۲
بنگاه ایران پیر	۱۰۰	۴۵	۴۳
کمیته انتخابات فرمایشی	۱۰۰	۱۲	۹
شرکت لاهیجان بدون مسئولیت	۱۰۰	۳۰	۳۱
جبه آزاد	۱۰۰	۵۰	۴۸
شرکت تعاونی	۱۰۰	۵۰	۵۰
کارخانه وکیل تراشی فانوس فکران	۱۰۰	-	۷

هفته گذشته بازار را کد بوده است فقط نرخ سهیل و شرکا
در نتیجه ائتلاف با متفقه بطور ناگهانی بالا رفته و از ۷۷ سهم
موجود در بازار کرسی فروشان بهارستان که جمع اسهام تعهد شده
۱۲۷ است ۷۳ سهم را خریداری نمود و اگر کلیه سهام در
بازار موجود بود ۱۲۰ سهم نصیبش میکردید. میلیسپاک کارتل
کمی ترقی نموده است ممکن است هفته آینده در نتیجه متوقف
کردن شرکت سید پیرجندی و اولاده (همان شرکت قدیمی
خواربار است که اکنون معاملات کرسی فروشی مینماید) ترقی
زیادی بکنند شرکت تضامنی ضیاء و توده کمپانی و سوسیته
آنونیم همهران و اتحاد ملی و شرکت تعاونی ثابت اند. نفیس
و بنی اعمام و خیریه راه خدا و بنگاه ایران پیر و جبه آزاد
کمی تنزل نموده است. سندیکی خانه بدوشان بعلت خبر تقسیم
اراضی یوسف آباد تنزل میکند. کمیته انتخابات فرمایشی تنزل
نموده و خریدار کم دارد شرکت لاهیجان کمی ترقی کرده
است.

کارخانه وکیل تراشی فانوس فکران اسهام خود را
منتشر نموده است و فعلا خریدار زیاد ندارد.

منتظر الو کاله ها!

تا میتوانید خرج کنید. شما که بو کالت نمیرسید، اما
شاید فقیر و بیچاره ها به يك سرو سامانی برسند.

تهرانها - در انتخاب یازده نفر آزادید دوازدهمی باباشمل را انتخاب کنید!

باز هم شهر تاری؟؟

کوچه روبروی هنرستان دختران ازبوی کند و تعفن نمی‌شود، حتی بواسطه بودن یکی از بنکاهای خارجی این کوچه باین کثافت محل عبور و مرور بیگانگان شده و آبروی ملک و ملت میره، خوب جانم بشهرتار چه مربوطه؟ مگر ایشان تماشاخانه ساخته‌اند که موظف باشند کوچه های دو رورش را هم پاک نگه دارن؟ مگه ایشان به بیگانگان گفته‌اند که از این کندستان عبور کنند؟ باز هم باوجه؟ میگی جنوب شهر اصلا زندگیشان جسارت نکنم از زندگی حیوانات هم بدتر است، خوب بشهرتار چه؟ نمیخواهند، بیایند در شمال شهر زندگی کنند. مخلص کلوم هر چه فکر میکنم می بینم بیخودی باتو کفش این اداره وریش کردی و این فرشتگان معصوم را بیخود تهمت میزنی و سید اولاد بیغیر آزارش میدهی و چرتش راپاره میکنی. مگه نمیدونی که از همین بزرگان بیقوم رسیده بود که «تو اگر به آبرو و شرافت خود پابندی باید آبروی مردم را حفظ کنی»

آره جونم تو مجبوری آبروی مردم را حفظ کنی و بیخودی بشون حمله نکنی اگر از این آب مسموم تهران و از این گند و کثافتها هر روز چندین نفر مریض شده و چشم از این دنیا می بندند اهمیتتی ندارد تو فقط آبروی رؤسا را حفظ کن، اینها آگه از آب تهران مریض نشوند از نوش مریض خواهند شد. آگه از فون مریض نشن از هزار کوفت و زهر مار دیگر ناخوش خواهند شد. اما اگر این روزنامه نویسها آبروی بزرگان قوم را حفظ نکنند ممکن است یکی از کرسی های دوره چهاردهم بوجود آنها مزین نشود و آسمان بزمن بیاید.

حالا که تکلیفت را فهمیدی، پس خدا نکندار. ف. ا. خفیه نویس

نامه هفتگی باباشمل

روزهای پنجشنبه منتشر میشود صاحب امتیاز و مدیر مسئول: رضا گنجی محل اداره: خیابان شاه آباد جنب کوچه ظهیر الاسلام تلفن: ۵۴-۸۶

مقالات وارده مسترد نمیشود. اداره در درج و حک و اصلاح مقالات وارده آزاد است. بهای لوايح خصوصي و آگهیها با دفتر اداره است.

بهای اشتراك

یکساله: ۱۵۰ ریال
ششماهه: ۷۵ »

باباجون! باز بی لطفیات کل کرد. باز قلم برداشتی و هر چه تو دلت بود روی دایره ریختی. خوب باز این شهرتار چه تقصیری کرده که اینقدر با حدت و شدت باش دزد دل کردی و حتی نخواستی يك جمله خوشمزه در تمام نوشته ات قالب کنی؟ اصلا من نمی فهمم اینهمه عیب که تو میگوئی در کجای این شهرتاری جوان و با اقتدار ماست؟

این شهرداری يك دم دستگاہ کامل و زلم زیمونداره؟ که داره... يك رئیس مسن و جا افتاده نداره؟ که داره... اداره برق، ساختمان شهر، تنظیفات، برزنها و هزاران اداره قدو نیم قدنداره؟ که داره...

ماشاءالله ماشاءالله چشم تمام حسودان کور از تو پخانه گرفته تا کوچه پس کوچه های جنوب شهر هم اداره هاست که دنبال هم پیچیده شده. خوب جانم پس دیگر کجاش عیب داره؟

تو ماشاءالله می قلم بر میداری هزاران ایراد بنی اسرائیلی میشماری میگی این آب که ما میخوریم از زهره مار بدتره. خوب جونم اینکه مهم نیست آب اگر بد است نخور سفارش بده آب شاه واست

بیارن. اگر پول نداری تقصیر شهرداری دیگه چیه؟ چشمت کور بشه تو هم برو پول پیدا کن دیگه واسه کار های باین کوچکی که اینهمه قشقرق لازم نیست راه بندازی. میگی اهل شهر تو کثافت میلوند اینهم که اهمیت ندارد. نمیخواهی برو تو بیابان زندگی کن تا کثافت ها را نه بینی و علاوه اگر تمام شهر تهران کثیف است بشهرتار چه مربوطه؟ این شهر که همه اش پیش از آقای شهردار ساخته شده

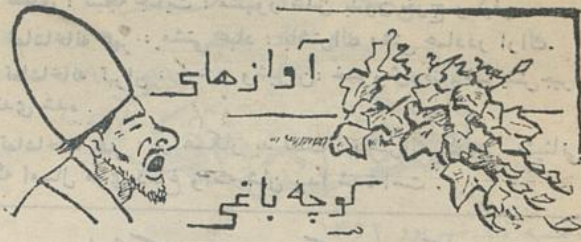
است هر چه هم کثافت داره مربوط برو ساری پیش از ایشان است. باوجه؟ اگر میگی تماشاخانه ساخته ایم حالا ماشاءالله ماشاءالله اطرافش حتی چند کوچه آنور ترش

از جبهه سینما

بطوریکه از میدان سینما ها خبر می دهند جبهه صندلی های يك تومانی با سرعت سر کیچه آوری بسمت پرده جلو میرود و اگر فرمانده هشت قرانی و پنج قرانی تصمیم حاجلی نگیرند. بزودی مضمحل شده و اسمشان از لیست بلیط ها محو خواهد شد.

آگهی

از مشترکین شش ماهه که مایل بادامه اشتراك هستند تقاضا میشود تا دوازدهم مهر تقاضای خود را با وجه اشتراك ارسال فرمایند والا از شماره ۲۷ فرستاده نخواهد شد. نامه بابا شمل



بجد و جهد چو کاری نمیرود از پیش

برو بنزد سهیلی بجو مصالح خویش

عمل نما دوسه روزی بگفته ایشان

یقین بدان که نهی مرهمی تو بردل ریش

وکیل الشعرا

مرا عشق رخ یاران زدل بیرون نخواهد شد

دلا کی به شود کارت، اگر کنون نخواهد شد

برای دوست ما دادیم جان و مال خود از کف

که دیگر این فداکاری در این گردون نخواهد شد

شبی مجنون به لیلی گفت کای محبوب بی همتا

تو را عاشق شود پیدا ولی مجنون نخواهد شد

وکیل الشعرا

یارب آن کرسی مجلس که سپردی بمنش

جای دلهای عزیز است بهم بر من نش!

وکیل الشعرا

دیدي که داش دیانت افزود درد ما را

البته سر این کار خواهد شد آشکارا

جز قرص نان سیلو سهمی بما ندادند

گر تو نمپسندی تغییر ده غذا را

وکیل الشعرا

مجلس و نوس

خطاب کرسی نشینان به
طلایه و کمالی دوره
چهاردهم اعنی دهستانی

خیر مقدم مرحبا ای طایر فرخنده دم

شادمان کردی مرا نازم ترا سرتا قدم

تا برای مجلس آینده گشتی انتخات

دوستان را کرده ای آزاد از یأس و الم

آمدی خوش آمدی ما نیز می آئیم باز

کی گذارم غیر ما کس پا نهد در این حرم

حاليا چون کامت ای یار قدیمی شد روا

بهر ما نیز ای برادر ورد و افسونی بدم

لاندری

اطلاع

چون بعضی ها از روی اغراض شخصی این جانب را منتسب به بعضی احزاب میکنند لزوما یاد آور میشود که بنده در هیچ حزبی عضویت ندارم.

مهندس غلامعلی - فرپور